

پیوند با گذشته

مهندس حامد مظاهریان

عضو هیأت علمی دانشکده هنرهای زیبا

گروه آموزشی معماری

«ما چون اشخاص کوتاه قامتی هستیم که بر دوش غولان سترگ نشسته‌ایم: بیشتر از پیشینیان می‌بینیم و نگاهمان تا فاصله دورتری پیش می‌رود، اما این امر نه به سبب تیزی بینی خود ما است و نه به علت بلندی قامتمان، بلکه از این جهت است که ما را از روی زمین برداشته‌اند و توده‌ای از این جثه‌های غول‌پیکر ما را می‌کشند.»
در دوازدهمین قرن از تاریخ مسیحی «برنارد شارتری» چنین نوشت:

«اهمیت این توده غول‌پیکر از مردان مشهور و پدرانمان که باعث شدند ما به دنیا بیاییم تنها از نظر علم توارث و جنبه احساساتی آن نیست. ما نه تنها از اجداد بسیار دور خویش چهره‌ها و آژنگ جبینمان را، کمان ابرویمان را و حالت خاص شکل و شباهتمان را به ارث می‌بریم، بلکه سراسر تاریخ و ادبیاتمان را، بیانیه‌های استقلالمان را و شعارهای معروفمان را نیز از آنان داریم. همچنین اندیشه‌هایمان را و تمام روشهای تفکر را، همراه با کلماتی که به هنگام اندیشیدن به کار می‌بریم، از آنان می‌گیریم. در واقع "ما چیزی نداریم که به ما داده نشده باشد"، چیزی که نسل به نسل به ارث نرسیده و به کرات استعمال نشده باشد»^۱.

آنچه در این سطور به آن نظر داریم، کوششی در باب تذکر به هنرمندان و معماران این مرز و بوم، در توجه به هویت ملی و فرهنگی است: هویتی که فراتر از فردیت، به کلیتی به نام جامعه تعلق دارد. در ابتدا پس از نگاهی به مسأله بحران هویت، به بررسی نظریه‌ای قابل توجه در مورد نقش فرهنگ و تمدن در جهان آتی می‌پردازیم و سپس راههایی

را در خصوص شناساندن هویت فرهنگی بررسی خواهیم کرد، و در بخشی دیگر به طرح موضوع در مسائل هنری و بالاخص معماری خواهیم پرداخت.
● بحران هویت:

زمانی که از هویت سخن گفته و موقعیت کنونی خود را می‌سنجیم ابتدا باید از خود بپرسیم که «ما کیستیم؟»

اکنون کمتر می‌توان بر ویژگیها و اختلافهای فرهنگی سرپوش نهاد: کمونیستها می‌توانند دمکرات شوند، ثروتمندان می‌توانند فقیر و تهیدستان خواهند توانست دارا شوند ولی «روسها» قادر نیستند «استونیایی» و یا «آذریها» نخواهند توانست «ارمنی» شوند. در مبارزات ایدئولوژیکی و طبقاتی مسأله کلیدی این است که شما در کدام طرف هستید، و افراد می‌توانند سمت و سو را انتخاب کنند. ولی در بحث هویت پرسش این است که شما کیستید؟! این چیزی است که عوض شدنی نیست و همانطور که می‌دانیم از «بوسنی» تا «قفقاز» و «سودان» پاسخ نادرست به این پرسش، می‌تواند به معنی فرورفتن گلوله‌ای در سر باشد اکنون «مذهب حتی بیش از قومیت، افراد را از هم متمایز می‌سازد. یک فرد می‌تواند نیمه فرانسوی و نیمه عرب باشد و حتی تابعیت مضاعف داشته باشد، ولی نیمه مسیحی و نیمه مسلمان بودن، ممکن نیست»^۲.

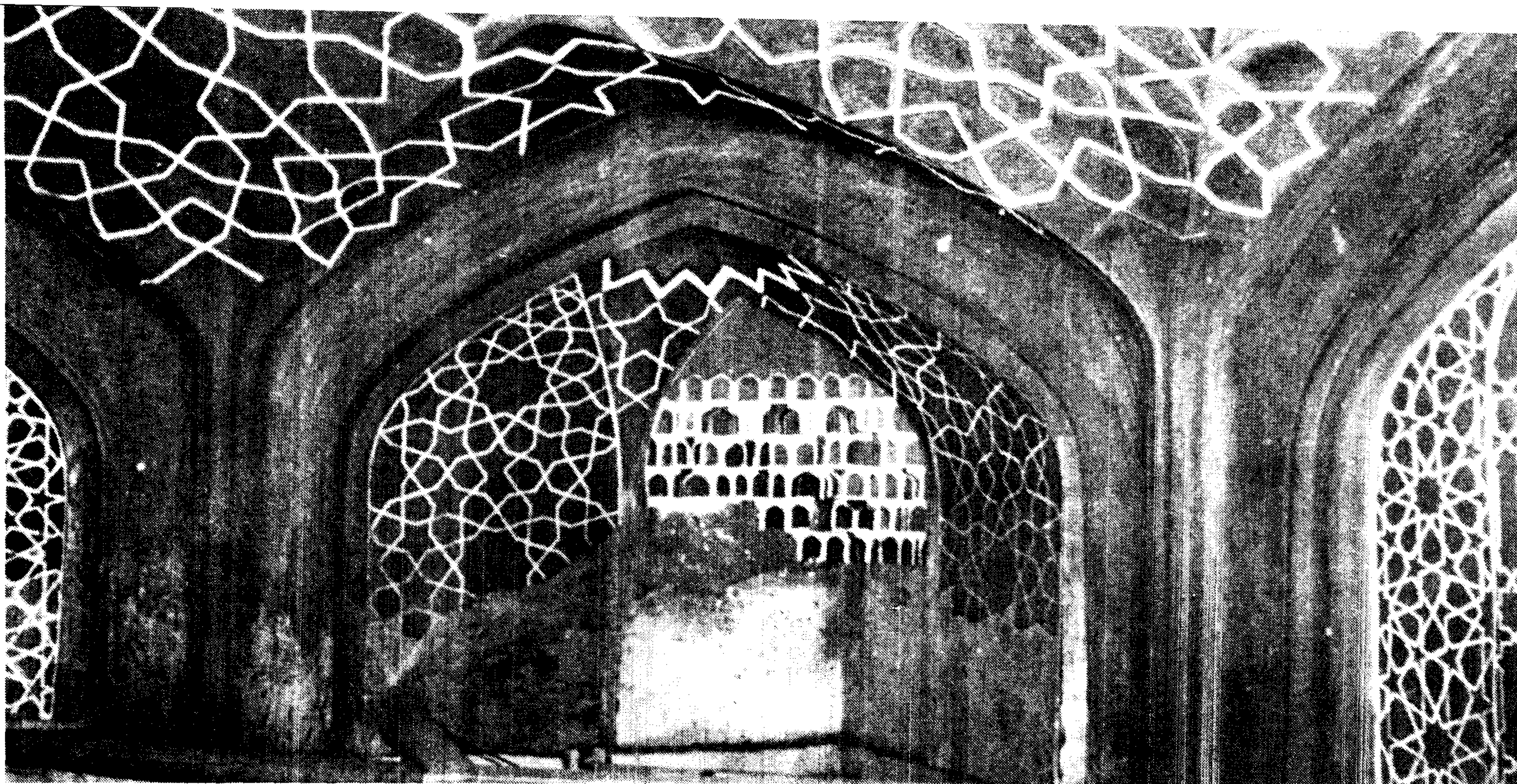
جواب سؤال «ما کیستیم» به این سؤال بر می‌گردد که «ما به کدام فرهنگ ملی و مذهبی تعلق داریم»؟

فرهنگ با عناصری نظیر زبان، تاریخ، مذهب، آداب و سنن و .. تعریف می‌شود؛ فرهنگهای مختلف ساختارهای ذهنی گوناگونی را موجب می‌شوند و دیدگاههای متفاوتی نسبت به روابط بین خدا و انسان، فرد و گروه، شهروند و دولت، والدین و فرزندان، زن و شوهر دارند. همچنین دیدگاه آنها در مورد اهمیت نسبی حقوق و مسؤولیتها، آزادی و اختیار، تساوی و سلسله مراتب فرق می‌کند. این تفاوتها در طول قرنها پدید آمده‌اند و زود هم از میان نخواهند رفت. فرهنگ بر عواطف انسان هم تأثیری عمیق به جای نهاده است و در او احساس پیچیده‌ای مشتمل بر درک تعلق، اصالت و پیوند با گذشته‌ای غنی را برمی‌انگیزد.

بحث بر سر کهنه پرستی نیست، بلکه سخن از وجود آداب و سنن عمیق و به جا مانده از نیاکان است که این آداب و سنن در عین تعلق به گذشته، به دلیل سیر تکاملی آنها در طی زمان، مناسب استفاده در زندگی امروز ما نیز هستند. اهمیت حفظ این سنن به گونه‌ای است که امیر مؤمنان علی (ع) در فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«.. روشهای شایسته‌ای را که بزرگان پیشین این مردم از خود به جای گذاشته و موجب همبستگی مردم و اصلاح کار اجتماع شده است از یاد مبر، که پاداش سنتهای شایسته به سنت گزارانش می‌رسد و آنکس که آنها را بشکند، وبالش را به گردن دارد»^۳.

مسائل و مشکلات هر ملت با ملل دیگر متفاوت است، به این دلیل در محیط و مجامع



بشری، آداب و رسوم و طرز تفکر انسانها با هم فرق دارد و اگر هم مشکل و مسأله‌ای در چند ملت و چند جامعه مشترک باشد، راه‌حلیها و در نتیجه عادات و آداب فرق خواهد داشت.^۵

به هر حال باید دانست که اصول برخاسته از تمدن و فرهنگ هر جامعه، میراثی است خاص آن جامعه، که به آسانی نباید آن را از دست داد. حفظ این اصول به وارث آن، غنا می‌بخشد و از دیگران متمایزش می‌سازد یعنی هویتش را تعیین و تبیین می‌کند. وارث هویت فرهنگی و تاریخی هر کجای عالم که باشد: آن سو، این سو: بر فراز کوه، در قعر دریا؛ و... و تا آن زمان که دارای حیاتی این جهانی است، به زندگی، با دیده خاص خود می‌نگرد. دیدهای خاص به مفاهیم، همچون ملودی‌های گوناگون در موسیقی هاست، که گرچه از چیزی جز هفت «نت» بر نیامده‌اند، ولی تنوع میان آنها بسیار است. مثلاً همان گونه که موسیقی سنتی ایرانی - که حال و هوای خود را همیشه حفظ کرده است - با نوای ارگ در کلیسا و صدای سنج در معابد «شیتو» تفاوت‌هایی آشکار دارد، فرهنگ ایرانی هم با سایر فرهنگها متفاوت است.

باید متذکر بود که قدیم و یا جدید بودن عادات، ملاک قضاوت نیست، بلکه همسویی آنها با کلیت فرهنگی جامعه مورد نظر است.

● طرح یک نظریه:

یکی از فرضیه‌های معتبر که توسط «ساموئل هانتینگتون»^۶ در همین اواخر مطرح شده است، برخوردها را در جهان آینده، نه ایدئولوژیکی و نه اقتصادی، بلکه با ماهیت فرهنگی می‌داند. این فرضیه که بعضی موارد آن در خور نقد است، می‌گوید: رویارویی تمدنها بر سیاست جهانی سایه خواهد افکند و خطوط گسل میان تمدنها، در آینده خطوط نبرد خواهد بود. در دوران جنگ

سرد دنیا به سه جهان تقسیم می‌شد، اکنون می‌بایست که کشورها را نه برحسب نظام سیاسی یا اقتصادیشان، بلکه به لحاظ فرهنگ و تمدنشان گروه‌بندی کرد. یک نفر اهل رم ممکن است خود را با حدود متفاوتی از تعصب، یک رمی، یک ایتالیایی، یک کاتولیک، یک مسیحی، یک اروپایی یا یک غربی بداند، ولی با این حال خود را شهروندی در یک تمدن گسترده نمی‌بیند، و همین اساس اختلاف است.

بنابراین تمدن بالاترین گروه‌بندی فرهنگی مردم و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسانها از آن برخوردارند.

«هانتینگتون» تمدنهای زنده دنیا را به چند تمدن بزرگ «غربی»، «کنفوسیوسی»، «ژاپنی»، «اسلامی»، «هندو»، «اسلاو»، «ارتدکس»، «آمریکای لاتینی» و تا حدودی تمدن «آفریقایی» تقسیم کرده، و معتقد است مهمترین درگیریهایی آینده در امتداد خطوط گسل فرهنگی که این تمدنها را از هم جدا می‌سازد رخ خواهد داد و بزرگترین خطر برای تمدن غرب را اتحاد دو تمدن «اسلامی» و «کنفوسیوسی» در برابر غرب می‌داند. روند نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی، انسانها را از هویت دیرینه و بومیشان جدا می‌کند. در بسیاری از نقاط جهان، مذهب - آن هم به صورت جنبشهایی که بنیادگرا لقب می‌گیرند - در جهت پرکردن خلأ هویت حرکت کرده است. در بیشتر کشورها و ادیان، نیروهای فعال در جنبشهای بنیادگرا را افراد جوان، دانشگاه دیده، کارشناسان فنی از طبقه متوسط و اهل حرفه و تجارت تشکیل می‌دهند. در این حال، از جهاتی غرب در اوج قدرت است و شاید به همین دلیل پدیده بازگشت به اصل خویش در میان تمدنهای غیر غربی نضج گرفته است.

هنگامی که مردم هویت خود را بر مبنای قومیت و مذهب تعریف می‌کنند، در روابط خود و افراد وابسته به مذهب یا قومیت دیگر احتمالاً «ما» را در مقابل «آنها» می‌بینند. همچنین زمانی که گروهها یا دولت‌های وابسته به یک تمدن، با مردمی از تمدن دیگر وارد جنگ می‌شوند، به طور طبیعی سعی در جلب حمایت دیگر اعضاء تمدن خود می‌کنند.

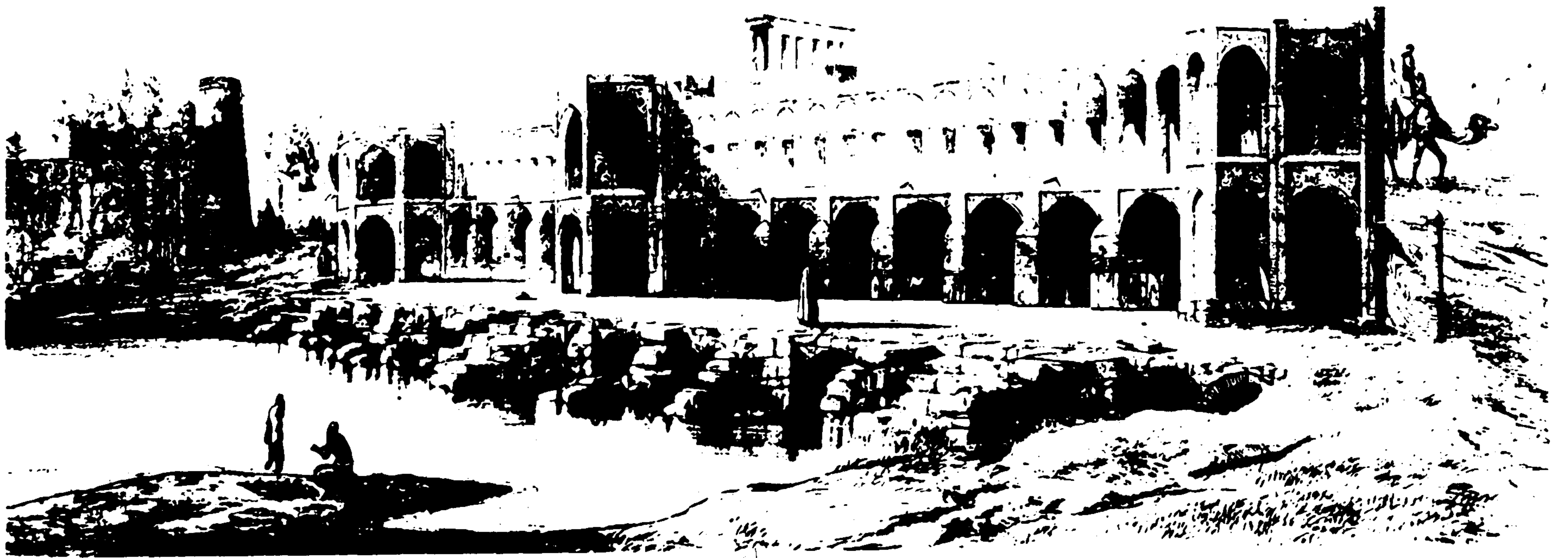
امروزه اصطلاح بسیار متداول «جامعه جهانی»، به واژه بی‌معنایی مبدل شده و جای واژه «جهان آزاد» را گرفته تا به اموری که منافع ایالات متحده و دیگر قدرتهای غربی را تأمین می‌کند، مشروعیت بخشد. این اندیشه که تمدن غربی جهان را تسخیر خواهد کرد یک رؤیای غربی است که با دل‌بستگی بیشتر جوامع آسیایی به مرامهای خاص خود و تأکید آنها بر چیزهایی که مردمی را از دیگر مردمان متمایز می‌سازد، مغایرت کامل دارد.

فرضیه بالا بر این مطلب تأکید دارد که «تفاوت‌های موجود بین تمدنهای گوناگون، واقعی و مهم است. خودآگاهی تمدنی رو به افزایش است. برخورد تمدنها به عنوان غالبترین نوع برخورد در سطح جهان، جای برخوردهای ایدئولوژیکی و دیگر انواع درگیریها را خواهد گرفت»^۷.

روابط بین‌المللی که در گذشته، حکم مسابقه‌ای را در دل تمدن غربی داشته، اکنون به گونه‌ای فزاینده غیر غربی شده و به مسابقه‌ای مبدل می‌شود که در آن، تمدنهای غیر غربی نقش بازیگر را به عهده دارند نه صرفاً هدف مسابقه را.

● چه باید کرد:

اینک به ما فرصتی استثنایی داده شده است تا در پی شکستهای پی در پی مکاتب مادی و خلأ جهانی ناشی از آن، در پی یافتن هویت ملی -



مذهبی خود باشیم و با کنکاش در درون فرهنگ خود به نوسازی خویش پردازیم.

استخراج و شناساندن هویت یک ملت و احیاء میراث فکری و اصیل آن، همدلی خلل ناپذیر دولت، ملت و نخبگان فرهنگی و هنری جامعه را می‌طلبد. وقوع انقلاب اسلامی و خواست مردم مبنی بر ایجاد نظامی متکی بر فرهنگ ایرانی-اسلامی و توجه به ارزشهای اصیل انسانی و طرح مفاهیم و معانی برخاسته از بینش اسلامی، حکومتی همسو با مردم و معتقد بر این باورها را حاکم کرده است. دولت و ملت به وظیفه خود، دایر بر حمایت آگاهانه از کسب هویت عمل کرده‌اند، و اینک بر عهده نخبگان فرهنگی و هنری این مرز و بوم است که زنگار و غباری را که بر پیکره هویت ما نشسته بروبند و در پی بازسازی - و نه غربی کردن - فرهنگ ملی و مذهبی این مردم باشند.

«در گذشته، نخبگان در جوامع غیر غربی معمولاً کسانی بودند که بیشترین سر و کار را با غرب داشتند، در دانشگاههای غربی دانش آموخته و رفتارها و ارزشهای غربی را جذب کرده بودند. در عین حال عامه مردم در کشورهای غیر غربی، غالباً به گونه‌ای عمیق تحت تأثیر فرهنگ بومی قرار داشتند. اما اینک روابط واژگونه شده است. در همان حال که در بسیاری از کشورهای غیر غربی، نخبگان غیر غربی و بومی می‌شوند، خطر غربی شدن بیشتر در میان توده مردم رواج می‌یابد»^۹ که خوشبختانه مردم ایران زمین در بین دیگر کشورهای جهان سوم پایبندی خود را به فرهنگ خودی به نحوی بارز به اثبات رسانده‌اند. «در مورد مشترکات تفکرات احیاگرانه حاضر در بین کشورهای اسلامی می‌توان گفت که همه این تفکرات از یک سو در دلمشغولی به حفظ و

احیای شریعت، استقلال سیاسی و اجتماعی مسلمین و مخالفت با هنجارها و ارزشهای اجتماعی غرب و از سوی دیگر در یک بی‌تفاوتی و تلقی انفعالی نسبت به نفوذ علم و تکنولوژی غربی، نهادهای مدیریتی و اداری غربی و شیوه‌های تفکر متلازم با اتخاذ تکنولوژی، با یکدیگر شریک و شبیه‌اند»^{۱۰}. از طرف دیگر، هم اینک بحثهایی داغ در کشورهای اسلامی پیرامون غرب جریان دارد. مبحث غرب‌شناسی در بین روشنفکران مسلمان نسبت به گذشته از دامنه و ژرفای بیشتری برخوردار است و در بسیاری موارد مسلمانان از قضاوت‌های سطحی و کلیشه‌ای فراتر رفته و نقاط مثبت و منفی غرب را توأمان در نظر می‌گیرند و حاصل این روند، در نهایت می‌تواند در زمینه اتخاذ سیاستهای اصولی و پخته و برخوردهای حساب شده در رابطه با غرب مؤثر باشد.

در این بین، عده‌ای تنها راه مقابله با غرب را در این می‌بینند که جلوی اندیشه و ارزشهای غربی را که نمی‌پسندند بگیرند و نگذارند که به جامعه ما سرایت کند. در حالی که اسلام در طول تاریخ پرافتخارش در عرصه فرهنگ و تفکر، «استراتژی منع» را نپذیرفته است. اسلام با آغوش باز به استقبال اندیشه‌های مخالف و معارض می‌رفته است و متفکران بزرگ و جوامع اسلامی، با اعتماد به نفس فعالانه، با اندیشه دیگران روبه رو می‌شده‌اند، خوبها را می‌گرفته‌اند و بدها را حذف می‌کرده‌اند و یا در کلیت نظام فکری و ارزشی اسلامی مستهلک می‌کرده‌اند. و لحظه به لحظه بنیه فکری جامعه اسلامی از این طریق تقویت می‌شده است.

اساس سیاست راهبردی اسلام بر ایجاد مصونیت است، یعنی مبنای کار را بر ایجاد

مصونیت فکری، عاطفی، اعتقادی و ذهنی در وفاداران به خود قرار می‌دهد و آنان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که از درون بتوانند در مقابل تهاجمها مقاومت کنند، و اگر مبنامصونیت باشد - که دست کم در دنیای امروز و آینده هیچ راهی جز آن نیست - لازمه آن این است که آراء متفاوت بتوانند در جامعه باهم رویارویی داشته باشند»^{۱۱}.

از سویی دیگر کهنه‌پرستی، گرایش کورکورانه به گذشته، و عدم درک مسائل و امکانات روز، سد راه هویت مستقل است. در حقیقت گروه کثیری از ما همواره نگاهمان به گذشته است، افتخاراتمان را در گذشته می‌بینیم. یک روز که می‌گذرد، می‌گوییم روز قبل بهتر بود. در دشواریها و شکستها همیشه عده‌ای هستند که آسایش و عظمت را در گذشته جستجو می‌کنند، به رغم شهادت تاریخ که می‌گوید: کسانی که گذشته را چراغ راه آینده قرار می‌دهند، و بزرگی را در تلاش برای آینده می‌دانند پیش می‌روند و جامعه را به پیش می‌برند.

منابع و مآخذ

۱. Bernard of Chartres.
۲. آن فرمانتل، عصر اعتقاد، ترجمه احمد کریمی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۳. اقتباس از: ساموئل هانتینگتون، مقاله رویارویی تمدنها، ترجمه م امیری، فصلنامه آمریکایی فارین افرز، تابستان ۱۹۹۳.
۴. جرج جرداق، نهج البلاغه حضرت علی (ع)، انتشارات بعثت.
۵. برداشت از: علی اکبر کسمایی، مقاله اصالت و تجدد، اطلاعات، شماره ۲۰۱۱۴.
۶. مهنوش مشیری، مقاله هویت و بازتاب آن در هنر، روزنامه ابرار، شماره ۱۴۵۴.
۷. Samuel Huntington استاد کرسی علم و حکومت و رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد.
۸. ساموئل هانتینگتون، مقاله رویارویی تمدنها.
۹. ساموئل هانتینگتون، مقاله رویارویی تمدنها.
۱۰. سید حسین نصر، مقاله جهان اسلام در دوران جدید، ترجمه مرتضی اسعدی، روزنامه همشهری، ۴۰۱.
۱۱. سید محمد خاتمی، بیم موج، انتشارات سیمای جوان، ۱۳۷۲.